

# خط بیداری

- ماهنامه بین‌المللی خط بیداری
- شماره بیست و ششم، آذر ماه ۱۴۰۰

هو تو بر علیه تو توستے

قتل عام رنگ و فرهنگ

دولت آمریکا، داعیہ دار حقوق بشر!





# ماهنامه بین المللی **خط بیداری**



صاحب امتیاز بسیج دانشجویی دانشگاه شهید بهشتی (ره)

شماره بیست و ششم - آذر ماه ۱۴۰۰

صفحه آرا: صبا ابراهیمیان آهنگر

مدیر مسئول: محمد جواد کریمی

طراح جلد: بهاره اسکندری

شورای سردبیری: زینب حمزئی، زینب سادات علوی

هیئت تحریریه: شهلا بهمن آبادی، محمود فرهادی، فاطمه روح علمدار، پریسا شاه محمدی، علی عسگری  
محمد حسین پیوسته، منصوره سعید، زینب سادات علوی، زینب حمزئی، حسن پیر حیاتی

## در این شماره می خوانید ...

- ۱ ..... طالبان و بحران مهاجرت از افغانستان
- ۶ ..... نسل کشی فرهنگی به مثابه نسل کشی
- ۹ ..... فریاد بی صدا
- ۱۰ ..... دولت آمریکا داعیه دار حقوق بشر
- ۱۲ ..... نبرد دو نیرو برای بدست گرفتن حکومت در افغانستان
- ۱۴ ..... شهر بی خانه ها
- ۱۵ ..... اینجا حقوق بشر رعایت می شود!
- ۱۶ ..... هوتو بر علیه توتسی
- ۱۸ ..... قتل عام رنگ و فرهنگ
- ۲۰ ..... حقوق بشر یا نسل کشی!؟



### مصادره‌ی حقوق بشر

( زینب حمزئی، کارشناسی زبان و ادبیات فرانسه )

صدای انفجار، جیغ زنان، گریه کودکان و هیاهوی مردان...

آینده و زندگی زنان و کودکان زیر آوار پلیدی و مکر کشورهای داعیه دار حقوق بشر می‌ماند. همان‌هایی که بدون هیچ دلیلی ایران را کشوری تروریست می‌نامند، سردار سپاه و مقام رسمی کشور ایران را در کشور عراق ترور می‌کنند. پرچم داران حقوق بشری که ایران را به دخالت و ایجاد آشوب در منطقه متهم می‌کنند، خود اسلحه و تسلیحات نظامی به عربستان سعودی می‌فروشند تا مردم مظلوم و بی‌گناه یمن را به خاک و خون بکشند. همان‌هایی که ملت ایران را از حق مسلمشان، یعنی انرژی هسته‌ای، به بهانه پیشگیری از عدم ساخت بمب اتم محروم می‌کنند، هیروشیما و ناکازاکی را در سال ۱۹۴۵ با بمب اتم با خاک یکسان می‌کنند. با حمایتشان از رژیم غاصب صهیونیستی نون در خون مردم مظلوم فلسطین می‌زنند و می‌خورند. آمریکا با تاسیس پایگاه‌های نظامی، بیست سال افغانستان را اشغال می‌کند، داعش را پایه‌گذاری می‌کند و به بهانه‌ی نبرد با همان داعش نظامیان خود را به عراق اعزام می‌کند و به جنایات خود ادامه می‌دهد. صفحات تاریخ و حال کنونی این کشورها پر است از سیاهی‌های نقض حقوق بشر اما همچنان دست‌پیش‌را می‌گیرند و کشورهای خاورمیانه علی‌الخصوص ایران را به نقض حقوق بشر متهم می‌کنند تا پس نیافتند! از استعمار و استثمار و جنگ و برده‌داری گرفته تا قتل عام و نسل‌کشی...

امروز، شعار حقوق بشر طنز تلخی‌ست که ادعای آن از جانب غاصبان و جانبداران غربی آدم را به خنده می‌اندازد و نقض فاحش آن توسط همین شیاطین کاری می‌کند که خون به گریه بیافتیم...

رهبر معظم انقلاب: بنده عرض می‌کنم هر کس دیگری [هم] درباره‌ی حقوق بشر حرف بزند، آمریکایی‌ها حق ندارند درباره‌ی حقوق بشر حرف بزنند؛ [چون] دولت آمریکا بزرگ‌ترین نقض‌کننده‌ی حقوق بشر در دنیا است؛ نه [فقط] دیروز، [بلکه] همین امروز، همین حالا؛ اینها کسانی هستند که رژیم غاصب صهیونیستی به پشتوانه‌ی اینها و پشت‌گرمی اینها است که دارد این همه شرارت در این منطقه می‌کند. فلسطین در چه وضعی است؟ فلسطینی‌ها در چه وضعند؟ غزه در چه حالی است؟ احوال مردم غزه را مردم دنیا نمی‌دانند؟ بیمار محتاج درمان اضطراری در آن قطعه‌ی مظلوم زمین، روی زمین مانده است، داروهای ابتدایی در اختیار او قرار نمی‌گیرد! چرا؟ چون آمریکا پشت سر رژیم صهیونیستی غاصب است. یک کشوری را، یک مردم مظلومی را از اطراف محاصره کنند، راهی به بیرون نداشته باشند، هیچ امکانی نداشته باشند، مریضشان هم روی زمین می‌ماند، گرسنه‌شان هم گرسنه می‌ماند، اولیات زندگی هم از آنها دریغ داشته می‌شود؛ اینها ظلم نیست؟ اینها تخلف از حقوق بشر نیست؟ آن وقت اینها شرم نمی‌کنند اسم حقوق بشر بر زبان می‌آورند؟

## طالبان و بحران مهاجرت از افغانستان

شهاب‌بهنم آبادی - دکتری اندیشه‌های سیاسی

## طالبان و بحران مهاجرت از افغانستان

مقدمه

مهاجرت مردم افغانستان سابقه‌ای طولانی دارد. وقتی تاریخ صدساله اخیر این کشور را بررسی می‌کنیم آشکار است که همواره ناامنی، جنگ داخلی، گسترش خشونت و ارباب اصلی ترین عامل گسترش روزافزون مهاجرت از این کشور است. با این حال حجم مهاجرت افغان‌ها طی سه دهه اخیر و مقایسه آن با یک قرن گذشته نشان می‌دهد که طی سه دهه گذشته حجم مهاجرین افغان به شدت افزایش یافته‌است. اولین موج گسترده مهاجرت طی سه دهه گذشته با تجاوز شوروی و شدت گرفتن جنگ میان مردم افغانستان به ارتش سرخ اتفاق می‌افتد. با روی کار آمدن مجاهدین، گروه‌های رقیب به منظور کسب قدرت جنگ جدیدی را علیه یکدیگر آغاز می‌کنند و موجب آوارگی نیم‌میلیون افغان می‌شوند. این وضعیت با گسترش سیطره طالبان در دهه ۱۹۹۰ میلادی و تکیه آنان بر سیاست ارباب و خشونت بسیار تشدید شد، ورود آمریکا به این کشور و دموکراسی‌سازی صوری نیز کمکی به روند خروج افغان‌ها از کشورشان نکرد. اخیراً نیز با خروج آمریکا از افغانستان، قدرت‌گیری طالبان در این کشور و اعلام رسمی امارت اسلامی، افغانستان شاهد گسترش روزافزون مهاجرت و به نوعی شاهد وقوع فاجعه انسانی است. افغان‌هایی که می‌دانند با قدرت‌گیری مجدد طالبان، حرمت و کرامت انسانی آن‌ها نادیده انگاشته می‌شود و سیاست ارباب و خشونت از سر گرفته خواهد شد، رنج مهاجرت را بر زندگی مضطربانه در میهنشان ترجیح می‌دهند. به این نوشتار درصدد است ضمن بررسی ابعاد مهمی از تاریخ افغانستان از ۱۹۹۰ تا قدرت‌گیری مجدد طالبان، به سؤالات اساسی در خصوص علل مهاجرت گسترده افغان‌ها به‌ویژه در سه دهه گذشته، چالش‌ها و راهکارهای این مسئله پاسخ دهد.

افغانستان در سه دهه گذشته

طالبان اول‌بار با جمعیتی حدود ۲۰۰ نفر به رهبری ملا محمد عمر پا به عرصه وجود گذاشت، نام این گروه برای اولین بار پس از حمله به قرارگاه نظامی حزب اسلامی حکمت یار و تصرف آن جا بود که در روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های جهان منتشر شد. این گروه طی گذر زمان با همکاری عربستان و پاکستان رشد کرد و در ۱۹۹۳ رسماً تاسیس شد و سعی کرد موقعیت مناسبی در عرصه سیاسی افغانستان کسب کند. این گروه طی سال‌های بعد توانست با حمایت‌های معنوی آمریکا و انگلیس و برخی کشورهای منطقه، به فتوحاتی در افغانستان دست بزند و خود را در عرصه این کشور و در سراسر جهان مطرح کند از جمله فتح قندهار، جلال‌آباد و کابل.

پس از فتح کابل اولین و خشن‌ترین عمل آن‌ها به دار آویختن نجیب‌الله رئیس‌جمهور پیشین این کشور بود. طالبان پس از شکنجه و کشتن نجیب‌الله و برادرش هر دو جسد را از یک ستون سیمانی چراغ راهنمایی در نزدیکی قصر و تنها با فاصله ای چند ساختمان از دفتر سازمان ملل به دار آویختند. به نمایش گذاشتن اجساد با نشانه‌های فراوان شکنجه، نفرت بسیاری را از این عمل برانگیخت. بنابراین پس از تصرف کابل، حکومت ترور برقرار شد. (۱)

طرفداران برهان الدین ربانی رئیس‌جمهور افغانستان به زندان افتاده و هر کس را که مشکوک به همکاری با دولت ربانی و احمد شاه مسعود بود، دستگیر کردند. طالبان عکس گرفتن را ممنوع اعلام کرده و مغازه‌های عکاسی و فیلم برداری را بستند. به مردان شش هفته وقت دادند تا ریش بگذارند و به مأموران خود اختیار دادند کسانی را که از نماز طفره می‌روند مجازات کنند. آنان به محض ورود به کابل، مدارس دخترانه را بستند و در نهایت آنچه طالبان در شهری چون کابل به نام اسلام به اجرا گذاشتند. (۲)





ولایت‌های مختلف افغانستان آغاز کرد و در کمتر از یک ماه به کابل رسید، این بار طالبان اجازه عزاداری محرم را به شیعیان داد و اعلام کرد که با عفو عمومی کارمندان دولت می‌توانند به کار خود بازگردند. با وجود این‌که عده‌ای بر این باورند که الزامات حفظ حکومت و عدم تکرار تجربه شکست حکومت داری گذشته، طالبان را به تغییر روش سیاست‌ورزی سوق داده‌است اما همچنان شاهد اتفاقات و مسائلی هستیم که موجب هراس مردم افغان شده به‌همین دلیل مردم گمان می‌کنند دیر یا زود مجدد با همان چهره‌ها خوشن و افراطی طالبان روبه‌رو خواهند شد.

بنابراین تضمینی جهت عدم بازگشت به عقبه‌ها خوشن توسط طالبان وجود ندارد گویا آن‌ها مجبوراند تا مشخص شدن روند شناسایی حکومتشان توسط دیگر کشورها صبوری کنند اما با پیش‌زمینه‌ای که از شیوه حکومت‌داری طالبان و ایدئولوژی آن‌ها میان مردم افغانستان وجود دارد بازگشت به رویه‌های افراطی را چندان دور از ذهن نمی‌یابند. بنابراین شاهد موج گسترده‌ای از مهاجرت مردم و نخبگان با قدرت‌گیری طالبان هستیم.

### دوباره طالبان، خشونت و مهاجرت

در پاسخ به این پرسش که چرا نمی‌توان به حکومت طالبان معتدل امیدوار بود و همین مسئله به موج گسترده مهاجرت دامن زده‌است می‌توان به چند مورد اشاره کرد.

اولین مسئله مربوط به پایگاه اجتماعی طالبان است، طالبان را قوم پشتون تشکیل می‌دهد که سنی‌مذهب هستند، فرهنگ

چنین رژیم‌ها را با این سطح از خشونت سه کشور عربستان، پاکستان و امارات متحده به رسمیت شناختند و این رژیم توانست با حمایت‌های سیاسی و مالی آن‌ها به روند قدرت‌گیری خود بپردازد و به فتوحات خود ادامه دهد اما شکست فتح مزارشریف موجب فراخواندن پنج هزار طلبه‌ی افغان و پاکستانی به صفوف طالبان توسط ملا عمر شد. آن‌ها در ۱۹۹۸ به جنایات خود در شمال افغانستان ادامه دادند و روستائیان ازبک را که حدود ۶۰۰ تن بودند به قتل رساندند سپس در جریان حمله مجدد در مزارشریف در هشتم اوت ۱۹۹۸، ۱۵۰۰ نفر از هزاره‌ها را به قتل رساندند و مردم تا ۶ روز حق نداشتند اجساد نزدیکانشان را دفن کنند.

آن‌ها هر کسی را که گمان می‌کردند از ۱ هزار هاست می‌کشتند. همچنین دستگیرشدگان را در کانتینر جا می‌دادند و دره‌های را قفل می‌کردند تا زندانیان خفه شوند. سازمان ملل بعدها تخمین زد ۶ هزار نفر از شیعیان به بدترین وضع کشته شده‌اند. این جنایات با سقوط بامیان بدست طالبان در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۸ ادامه داشت آن‌ها گفتند که حدود ۷۰۰ تن از مخالفان خود را پس از بیرون کشیدن از خانه‌هایشان کشتند و در بیابان دفن کردند. این جنایت ادامه داشت تا نهایتاً پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اعلام آمریکا مبنی بر این‌که طالبان و القاعده در این اتفاق نقش داشته‌اند، ناتو اعلام آمادگی کرد که در مبارزه با تروریسم با آمریکا همکاری کند. کمتر از یک ماه از حادثه ۱۱ سپتامبر، بمباران آمریکا در افغانستان آغاز شد و پس از حدود دو هفته و سقوط مزارشریف، نهایتاً قندهار و کابل هم سقوط کرد و امارت اسلامی که طالبان بنیان نهاده بود فروپاشید. (۳)

با ورود آمریکا به افغانستان آن‌ها سعی کردند انشعاب‌هایی را در طالبان به وجود آورند تا راحت‌تر بتوانند آن‌ها را کنترل کنند و از قدرت‌گیری مجدد آن‌ها جلوگیری کنند. البته با مرگ ملا عمر در سال ۲۰۱۵ نیز انشعاب‌های جدیدی در این گروه به وجود آمد تا نهایتاً رهبری طالبان به ملا هبت‌الله رسید که در زمان حکومت پیشین طالبان قاضی القضاة بود.

با ورود به سال ۲۰۱۹ آمریکا اعلام کرد که به تدریج طی دو سال آینده نیروهای خود را از افغانستان خارج خواهد کرد. با خروج سربازان آمریکایی از پایگاه بگرام طالبان حملات خود را به



طالبان بر این باورند که مشکلات اقتصادی، نارسایی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشور را می‌توان با به‌کارگیری خشونت محض مدیریت نمود. هرگاه افراد به خاطر مشکلات اقتصادی یا اجتماعی اعتراض کنند، پاسخ طالبان حداقل به شلاق بستن معترضان یا اعدام فوری آنان بدون برگزاری محکمه عادلانه خواهد بود. امروزه در مناطقی که طالبان حکومت می‌کنند اوضاع آرام به نظر می‌رسد اما این واضح است که در آنجا نه از خدمات خبری هست، نه آزادی بیان وجود دارد و نه رفاه اقتصادی. اما مردم اعتراض نمی‌کنند، چون به تبعات آن واقف اند. (۴)

مسئله بعدی مربوط به برداشت سلیقه‌ای از دین می‌شود. برداشت سلیقه‌ای آن‌ها از دین بر خشونت شان تأثیر بسزایی داشته‌است، آن‌ها با همین برداشت متفاوت اصرار دارند که مثلاً حق تحصیل مختص به مردان است و بنابراین زنان را به بهانه‌های واهی از حضور در مکان‌های آموزشی و حتی اجتماع و سیاست باز می‌دارند. برداشت سلیقه‌ای آنان از متون دینی ناشی از پیش‌فرض‌های آن‌هاست، طالبان با پیش‌فرض‌های خشن خود عموماً برداشت خشنی هم از تعبیر و متون دینی دارد و این مسئله بر عملکرد آن‌ها تأثیر گذاشته‌است. کم‌رنگ دانستن نقش عقل در استنباط احکام دینی موجب خشونت دینی در صدور احکام فقهی شده‌است، مقولات دینی چنانچه تبیین عقلانی نداشته باشد با دنیای امروز بیگانه خواهد بود بنابراین استنباط بدون عقل منجر به خشونت‌گرایی می‌شود.

آسیب‌ها و چالش‌های مهاجرت افغان‌ها

تاریخ افغانستان حاکی از آنست که دهه‌هاست در این کشور مهاجرت از یک پدیده اجتماعی به پدیده سیاسی بدل شده است و از زمان اشغال افغانستان توسط آمریکا در سال ۲۰۰۱ با اوج‌گیری مهاجرت اجباری روبرو بوده‌است. این روند اکنون و با قدرت‌گیری طالبان روبه‌افزایش است. گسترش مهاجرت ناامن در افغانستان به‌خصوص با ورود مجدد طالبان به سپهر سیاسی این کشور موجب نگرانی جامعه جهانی شده‌است. مهاجرت ناامن در واقع به گونه‌ای از مهاجرت گفته می‌شود که افراد به دلیل فقر و ترس از اخراج به طرق غیرقانونی و عمدتاً

کثرت‌گرایی و پذیرش دیگر اقوام در شیوه تفکر و دولت‌داری طالبان جایی ندارد. این در حالی است که افغانستان را به سبب تکثر قومیتی آن به موزائیکی از اقوام تشبیه می‌کنند. یکه تازی و افراطی‌گری یک قوم و توسل آن به ابزار خشونت و ارباب موجب برانگیخته‌شدن دیگر اقوام و ایجاد تنش داخلی بیشتر، کم‌رنگ شدن صلح، آرامش امنیت و درگیری همیشگی می‌شود.

مسئله بعدی بحران مشروعیت حکومت طالبان است. از زمان سقوط طالبان در دهه ۱۹۹۰ میلادی تا قدرت‌گیری مجدد آن‌ها، افراد و سرکردگان این گروه اغلب به دنبال فعالیت‌های خرابکارانه در این کشور و یارگیری از میان افرادی بودند که به خاطر اشغال این کشور توسط آمریکا و ضعف حکومت مرکزی دچار سرخوردگی شده و هویت جدید خود را با طالبان و مبارز تعریف کردند. بنابراین به جهت رویکرد خشونت‌آمیزی که اغلب پیش طالبان بوده‌است این گروه با وجود بدست آوردن مجدد قدرت دچار بحران جدی مشروعیت داخلی و بین‌المللی می‌باشد و این مساله قطعاً آن‌ها را با مشکلات جدی تری مواجه خواهد کرد.

مسئله سوم که در خصوص رویکردهای افراطی طالبان و عدم تعدیل این رویکردها می‌توان مطرح کرد بنیادگرایی و عدم اعتقاد به مقولات دنیای مدرن است مانند عدم اعتقاد به حاکمیت شهروند محور، طالبان مانند سایر گروه‌های تروریستی و بنیادگرای اسلامی بر این هستند که مردم در نظام اسلامی (به‌زعم آنان) هیچ نقشی در تعیین حکام و شیوه حکومت‌داری ندارند. آن‌ها برای توجیه این دیدگاه خود از نظریه غلبه و زور استفاده می‌کنند که گویا نفس قدرت‌گیری از طریق زور موجب خلق مشروعیت می‌شود. بنابراین دلیل طالبان هم در شیوه به قدرت رسیدن و هم در شیوه حکومت داری خشونت‌ورزی را اصلی‌ترین مکانیسم می‌دانند.

افغانستان در زمان رژیم طالبان به یک زندان کامل تبدیل شده بود که اکثریت مطلق مردم در فقر به سر می‌بردند و کسانی که سه دهه از عمرشان گذشته باشد به یاد دارند که در آن زمان چه سختی‌های اقتصادی را تحمل کردند.





مهاجران افغان به‌همراه داشته‌است.

اکنون با رویکردی که طالبان در حوزه زنان و حقوق آن‌ها دنبال می‌کند، شاهد افزایش کمی حضور زنان در عرصه مهاجرت هستیم، آمار زنانی که به‌تنهایی و به‌عنوان سرپرست خانواده مهاجرت می‌کنند نیز روبه‌افزایش است و استفاده از شیوه‌های مهاجرت غیرمستعارف توسط زنان و دختران افغان و پناه بردن به مسئله قاچاق انسان برای خروج از وضعیت نامناسب انسانی در افغانستان موجب بحران‌های روحی و روانی بسیاری برای آن‌ها شده‌است چراکه آن‌ها در مسیر رسیدن به کشورهای مقصد به‌ناچار با مسائل عدیده‌ای چون آزار جنسی، تن‌فروشی اجباری و به طبع گسترش آسیب‌های روانی چون اضطراب، آشفتگی، گوشه‌گیری مواجه هستند. (۵) جدای از آن‌هایی که رنج ترک وطن را به جان می‌خرند، در داخل افغانستان نیز وضعیت هولناکی حاکم است و تعداد زیادی از مردم آواره شده‌اند. تنها در سال جاری میلادی حدود یک میلیون نفر از جمعیت این کشور تحت تاثیر خشونت طالبان از محل زندگی‌شان آواره شده‌اند و از اواخر ماه می نیم میلیون نفر مجبور شده‌اند خانه‌های خود را ترک کنند که ۸۰ درصد آنان را زنان و کودکان تشکیل می‌دهند. چند میلیون نفر دیگر نیز طی سال‌ها سال‌های اخیر به دلیل فقر، ناآرامی‌های سیاسی، فقدان فرصت‌های اقتصادی در داخل این کشور آواره شده‌اند.

از روش‌های سنتی اقدام به مهاجرت‌های غیرمستعارف می‌کند. پیچیدگی دریافت اجازه ورود قانونی به کشورها، اتخاذ مکانیزم‌های سخت‌گیرانه به‌ویژه پس از شیوع ویروس کرونا در جهان و گسترش خشونت در افغانستان موجب شده جهان موج بیشتری از مهاجران افغان را در قالب پناهندگی و آوارگان مستعارف و غیرمستعارف شاهد باشد.

طی سه دهه گذشته افغانستان بالاترین تعداد پناهندگان و مهاجران اجباری را داشته ولی از سال ۲۰۱۳ به بعد سوریه به علت جنگ و خشونت رتبه اول را در این خصوص به خود اختصاص داده‌است. ایران به‌عنوان چهارمین کشور پناهنده پذیر در جهان و به‌علت دارا بودن اشتراکات فرهنگی، زبانی و مذهبی با کشور افغانستان و البته هم‌جواری جغرافیایی، میزبان میلیون‌ها مهاجر افغان بوده‌است. اما ایران تنها مقصد این مهاجران نیست آن‌ها رنج سفر به کشورهای اروپایی را هم به امید خلاصی از شرایط مهلک خود می‌پذیرند. افغان‌ها برای زندگی در کشور میزبان با چالش‌های فراوانی روبرو هستند که بار روانی بسیاری را بر آن‌ها تحمیل می‌کند. از جمله زبان متفاوت، عدم دسترسی به بازار کار مناسب و مراکز آموزشی مناسب، احساس موقتی بودن موجب می‌شود فرد مهاجر تلاش چندانی برای ساختن زندگی‌اش در کشور میزبان نداشته باشد و نهایتاً به عدم ادغام در جامعه میزبان می‌انجامد.

یکی دیگر از چالش‌های جدی مهاجران افغان روبرو شدن با مسئله رد مرز و اخراج است. طبق قوانین حقوق بین‌الملل کشورهای مهاجرپذیر می‌توانند پناهجویانی را که حداقل شرایط احراز وضعیت پناهندگی را ندارند به کشور مبدا اخراج کنند و کشور مبدا برای مهاجران افغان، افغانستان است و نه کشورهای دیگری که از آن به‌عنوان ترانزیت استفاده کرده‌اند. این مسئله اخیراً به یکی از چالش‌های جدی مهاجران افغان تبدیل شده است چراکه با اوج‌گیری بی‌ثباتی‌ها و قدرت‌گیری طالبان در این کشور، موج مهاجرت‌ها افزایش یافته اما از سوی کشورها به‌ویژه کشورهای همسایه با توجه به شیوع ویروس کرونا و البته لحاظ کردن موارد دیگر، اقدام به رد مرز می‌کنند و اغلب این مهاجران مجبور به بازگشت به کشور خود هستند. این مسئله آسیب‌های روانی و جسمی زیادی را که برای



## راهی برای خروج از بحران انسانی

بحران پناهجویان افغان، اکنون نه مسأله‌ای صرفاً داخلی و حتی منطقه‌ای که به چالشی جهانی تبدیل شده است. این پناهجویان در وهله نخست کشورهای منطقه و البته بیشتر ایران و ترکیه را درگیر مسائل و مشکلات خود می‌کنند و به سرعت اروپا و آمریکا نیز با این مسئله مواجه خواهند شد. بنابراین کمک به حل بحران این کشور نیازمند توجه و همت جامعه جهانی است اما خط مقدم آن ایران و کشورهای آسیای مرکزی هم‌مرز با افغانستان می‌باشند. بحران مهاجرت افغان‌ها جدای از چالش‌های جدی که برای کشورهای مقصد و ترانزیت ایجاد می‌کند، افغانستان رو هم تدریجاً رو به نابودی می‌برد.

سه دهه گذشته و به‌ویژه یک‌سال اخیر بسیاری از تحصیل‌کردگان افغان نیز مجبور به ترک وطن شده‌اند، خشونت طالبان موجب شده تحصیل‌کردگان افغان هم که یکی از پایه‌های اساسی توسعه و سازندگی کشور هستند از وطن خود خارج شوند بنابراین با خروج آن‌ها عملاً روند توسعه و پیشرفت کشور متوقف می‌شود.

حکومت ایدئولوژیک طالبان قادر نخواهد بود بدون بهره‌گیری صحیح از نخبگان فکری و تعدیل دیدگاه‌های افراطی خود کاری از پیش برد. بنابراین یکی از مهم‌ترین راهکارهای خروج افغانستان از بحران‌های فعلی و فاجعه انسانی که در حال وقوع است توجه به مسئله حکمرانی مطلوب و ملت‌سازی می‌باشد. بدون بهره‌گیری از شیوه صحیح حکمرانی، توجه به حقوق شهروندی، توجه به دموکراسی و مشارکت سیاسی و اجتماعی، چرخش نخبگان و سهیم کردن دیگر اقوام در حکومت نمی‌توان آینده مطلوبی را در این کشور متصور بود. از آنجا که طالبان حکومتی از قوم پشتون را تشکیل داده‌اند و تا به امروز از سهیم کردن و ورود دیگر اقوام در حکومت جلوگیری کردند عملاً نمی‌توان انتظار ملت‌سازی از یک حکومت قومی را داشت.

مسئله بنیادین افغانستان که دهه‌هاست حل نشده باقی‌مانده مقوله ملت-دولت‌سازی است. تشکیل یک ملت که احساس هویت مشترک دارند بسیار در ساخت آینده آن کشور حائز اهمیت است، افغانستان موزائیکی از اقوام مختلف است به همین خاطر حتی زمانی که درگیر تهاجم دیگر قدرت‌ها نبوده‌است به شدت درگیر جنگ داخلی شده‌است، بنابراین تلاش در راستای دستیابی به هویت ملی مهم‌ترین راهکار خروج افغانستان از بحران‌های فراگیر و همیشگی است.

چنانچه زمانی فرا برسد که مردم این کشور تحت یک هویت واحد ملی خود را بشناسند و آن زمان می‌توان به دولت‌سازی دست زد. طی بیست سال اشغال این کشور توسط آمریکا به خوبی اثبات شد که روند ملت‌سازی از بالا راهکار مناسبی نیست چراکه با خروج آمریکا و فروپاشی دموکراسی‌سازی سوریه آن‌ها در افغانستان دوباره این کشور در دام بحران‌های متعدد افتاد. بنابراین روند ملت‌سازی بایستی آگاهانه طی شود و در این خصوص در افغان‌ها شکل نمی‌گیرد، طی طریق بسیار دشوار و عملاً غیرممکن خواهد بود. پس پایه این هرم که راس آن ملت واحد است را آگاهی عمومی شکل می‌دهد. مردم آگاه، ملت واحد می‌سازند و ملت واحد دولت قومی، ایدئولوژیک و خشن را تاب نمی‌آورد. این مهم‌ترین راهکار خروج این کشور از بحران‌های همیشگی است. هرچند مسیری چندین‌ساله است و زمان‌بر می‌باشد اما نتیجه‌ی آن دستیابی مردم افغانستان به ثبات، آرامش، صلح و امنیت پایدار پس از دهه‌ها رنج و مشقت و سختی خواهد بود.

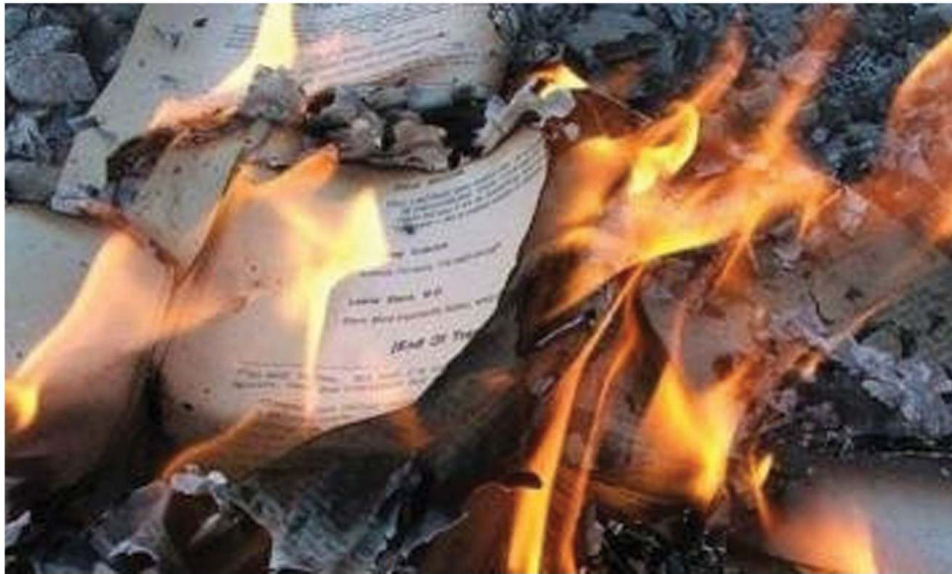
## منابع

- ۱- احمد رشید، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید ص ۸۷-۸۸
- ۲- چنگیز پهلوان، افغانستان عصر مجاهدین و برآمدن طالبان، ص ۲۱۹-۲۲۳
- ۳- وحید مژده، افغانستان و پنج سال سلطه طالبان، ص ۱۷۴-۱۷۵
- ۴- [http://dailyafghanistan.com/opinion\\_detail.php?post\\_id\\_۴=۱۵۶۹۳۴](http://dailyafghanistan.com/opinion_detail.php?post_id_۴=۱۵۶۹۳۴)
- ۵- آسیب‌شناسی مهاجرت‌های غیرمتعارف زنان، مطالعه موردی چالش‌های مهاجران افغان ساکن ایران در کشورهای ترانزیت، سعیده سعیدی، فرهنگ و رسانه، سال هفتم، بهار ۹۷، ص ۲۴



## نسل‌کشی فرهنگی به مثابه نسل‌کشی

محمود فرهادی - کارشناسی حقوق



### نسل‌کشی فرهنگی به مثابه نسل‌کشی

با تأکید بر قضیه فلسطین

در سال ۱۹۴۸، یعنی درست همان سالی که کنوانسیون منع و مجازات جنایت نسل‌زدایی (CPPCG) به تصویب رسید، انگلیس به قیمومیت خود در فلسطین خاتمه داد و شورای ملی یهود، موجودیت دولت اسرائیل در فلسطین را اعلام کرد. از اعلام تأسیس اسرائیل تا کنون، کشور فلسطین و ساکنان آن از همه جهات در معرض تهاجمات صهیونیست‌ها قرار گرفته‌اند. سرزمینشان اشغال شده است؛ مردمشان آواره شده‌اند؛ قیام‌ها و شورش‌هایشان سرکوب گردیده است؛ و حتی مهم‌تر از همه هویت و میراث فرهنگی‌شان در معرض نابودی قرار گرفته است (حبیبی مجنده و روستایی، ۱۳۹۳، ص ۶۷-۶۸).

بر همگان آشکار است که مردم فلسطین توسط صهیونیست‌ها، گریبان‌گیر نسل‌کشی در ابعاد شدید آن شده‌اند. اما برای بررسی دقیق‌تر این گزاره می‌بایست بدین سؤال جواب داد که آیا نسل‌زدایی و نابودسازی یک قوم و گروه فقط ابعاد فیزیکی قضیه را دربرمی‌گیرد و یا اینکه مفاهیم وسیع‌تری را نیز شامل می‌گردد؟ پاسخ بدین پرسش، در گرو جواب این سؤال است که نسل‌زدایی می‌بایست به صورت موسع تعریف شود یا به صورت محدود و مضیق؟ این گفتار در پی پاسخ بدین پرسش است.

نخست بایسته می‌نماید که به تعریف نسل‌زدایی بپردازیم. در تعریف نسل‌کشی یا کشتار جمعی آورده‌اند: «نابودی یک ملت یا یک قوم و منظور از کشتار جمعی ضرورتاً نابودی فوری یک ملت نیست؛ بلکه مراد طرحی است مشتمل بر یک سلسله اعمال متفاوت که بنیادهای اساسی حیات گروه‌های ملی را به ویرانی می‌کشد تا در نهایت به انهدام این گروه‌ها بینجامد» (عبدی، ۱۳۹۶، ص ۱۹۰). ناگفته پیداست که این تعریف، نسل‌زدایی فرهنگی را نیز شامل است.

هرچند سخن از مسئله ژنوساید از سابقه زیادی در نظام حقوقی بین‌الملل و نظام‌های حقوقی داخلی کشورها برخوردار است، این رافائل لمکین لهستانی بود که به عنوان نخستین فرد و با مبارزه یک تنه خود سعی در قبولاندن نسل‌زدایی به عنوان وحشتناک‌ترین جنایات بشری داشت و وی را که مبدع واژه ژنوساید نیز هست، می‌توان یا می‌باید پیشرو نظریه نسل‌زدایی هم به شمار آورد (عبدالهی و عبدالهی، ۱۳۹۳، ص ۵۱). تعریف لمکین از نسل‌زدایی چنان موسع بود که او در تعریف نسل‌زدایی نه تنها نسل‌زدایی فیزیکی، بلکه اعمالی که به قصد نابودی فرهنگ و طرز زندگی یک گروه ارتکاب می‌یابد را نیز مد نظر داشت (حبیبی مجنده و روستایی، ۱۳۹۳، ص ۶۹). به دیگر سخن در برداشت لمکین از نسل‌کشی، او بیش از فقدان جان‌ها، نگران فقدان فرهنگ‌هاست؛ وی نسل‌کشی فیزیکی و



که به نیت نابودی تمام یا گروه ملی و قومی و نژادی و یا مذهبی ارتکاب گردد و بعداً به احصاء اقداماتی که نسل زدایی محسوب می‌شوند می‌پردازد». بدین ترتیب، تعریف نسل‌زدایی در کنوانسیون تنها به نابودسازی فیزیکی و بیولوژیکی محدود گردید.

به فلسطین بازگردیم. امروزه کشتار عمدی به عنوان جنبه اصلی نسل‌زدایی فیزیکی علیه مردم فلسطین محسوب می‌شود. جنایات اسرائیل در صبرا و شتیلا در سپتامبر سال ۱۹۸۲ از جمله جنایات مربوط به این جنبه از نسل‌زدایی فلسطینیان است. البته این نکته بدان معنا نیست که تنها نسل‌زدایی فیزیکی است که در فلسطین جریان دارد. نویسندگان «گزارش اسرائیل در لبنان» در سال ۱۹۸۲، متعاقب جنایات صبرا و شتیلا، نتیجه گرفتند: «اکثریت اعضای کمیته این نظر را قبول دارند که نمونه فعالیت‌هایی که در این گزارش بررسی شده، ادعای نابودی عمدی حقوق ملی و فرهنگی و هویت مرد فلسطین را اثبات می‌کند و این شکلی از نسل‌زدایی را تشکیل می‌دهد». در حقیقت، رژیم صهیونیستی آشکارا و به طور قابل ملاحظه‌ای به تمام راه‌هایی که فلسطینیان از آن طریق می‌توانند میراث و ریشه‌های فرهنگی خود را حفظ کنند، حمله می‌کند؛ تخریب قبرستان تاریخی العساف، تخریب بزرگترین مقبره کنعانی‌های فلسطین، سرقت آثار باستانی فلسطینی توسط رژیم صهیونیستی و ده‌ها نمونه دیگر، همه و همه اثبات‌کننده این مدعا هستند (حبیبی مجنده و روستایی، ۱۳۹۳، ص ۷۶-۷۷).



و نسل‌کشی فرهنگی را نه در قالب دو پدیده جداگانه بلکه در قالب فرایندی می‌نگرد که به طرق مختلف صورت می‌پذیرد (شمسی، ۱۳۹۴).

با این‌همه، تمامی نظریه‌های وی در مورد نسل‌زدایی در کنوانسیون منع و مجازات جنایت نسل‌زدایی فرصت ظهور نیافت. زمانیکه در سال ۱۹۴۶ نشست عمومی سازمان ملل مسئله ژنوساید را مورد بحث قرار داد، به این نکته اذعان شد که در میان رخدادها بیشترین آسیب‌ها به بشریت به شکل فرهنگی می‌باشد. گزارش دبیرکل هم شامل سه نوع ژنوساید فیزیکی، بیولوژیکی و فرهنگی بود. در آخر با اینکه در طرح پیش‌نویس دبیرکل ملل متحد نسبت به درج مفهوم نسل‌زدایی فرهنگی توافق وجود داشت، اما درج این مفهوم در کمیته ششم مجمع عمومی و در نهایت در خود مجمع عمومی کنار گذاشته شد. در واقع سازمان ملل، با این ادعا که ژنوساید فیزیکی نسبت به ژنوساید فرهنگی جرم بسیار جدیدتری است و هم اینکه درج مفهوم ژنوساید فرهنگی در کنوانسیون باعث خواهد شد دولت‌ها این توافقنامه را تصویب نکنند و نیز چند استدلال دیگر، ژنوساید را به اعمال لزوماً فیزیکی محدود کرد. از جمله کشورهای مخالف با درج مفهوم ژنوساید فرهنگی در کنوانسیون منع جنایت نسل‌کشی و مجازات آن عبارت بودند از: ایالات متحده آمریکا، انگلستان، سوئد و کانادا. نگرانی کشورهای پیش‌گفته بیشتر از جهت ادعاهای احتمالی گروه‌های بومی در آینده نزدیک پس از تصویب کنوانسیون بود؛ طوریکه ایالات متحده در همان زمان مخالف تبصره حقوق اقلیت در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز بود. نهایتاً در کنوانسیون ژنوساید ۱۹۴۸ علیرغم تلاش بسیار کشورهای بلوک سوسیالیستی و جهان سوم با مخالفت کشورهای غربی، پیشنهاد اضافه نمودن اقدامات موسوم به ژنوساید فرهنگی در متن کنوانسیون با ۲۵ رأی مخالف، ۱۶ رأی موافق و ۴ رأی ممتنع به تصویب نرسد (عبدالهی و عبدالهی، ۱۳۹۳، ص ۶۸-۷۳).

ماده ۲ این کنوانسیون تصریح می‌کند: «در قرارداد فعلی مفهوم کلمه (ژنوساید) یکی از اعمال مشروحه ذیل است





واقعیت این است که در حال حاضر هیچ معاهده و کنوانسیون وجود ندارد که نسل‌زدایی فرهنگی را ممنوع اعلام کند و لذا ادعای ارتکاب نسل‌زدایی فرهنگی نمی‌تواند در حقوق بین‌الملل مطرح شود. امروز تنها کنوانسیون ۱۹۵۴ لاهه حمله به اموال فرهنگی را منع کرده است، مگر آنکه «الزام نظامی ایجاب کند»؛ اما با این وجود، این عمل را مرتبط با نابودی عمدی گروهی از انسان‌ها نمی‌داند (شمسی، ۱۳۹۴). در هر حال، دولت‌ها دیگر بایستی باور کنند که نابودی فرهنگی، همانند نابودی فیزیکی و بیولوژیکی، یکی از روش‌های اصلی برای نابودی عمدی یک ملت یا گروه نژادی است. فرهنگ، پیش‌شرط زندگی یک گروه است و لذا اگر فرهنگ یک گروه از بین برود، خود گروه متلاشی می‌شود و اعضای آن گروه نیز در فرهنگ‌های دیگر جذب می‌شوند. نابودسازی فرهنگی به اندازه کشتار فیزیکی و بیولوژیکی انسان‌ها شریانه است و بایستی هم‌ردیف با جنایت نسل‌زدایی به عنوان یک جرم بین‌المللی محسوب شود و این امر جز با موافقت کشورهای عضو ملل متحد با گنجانیدن ممنوعیت نسل‌زدایی فرهنگی در متن یک کنوانسیون بین‌المللی الزام‌آور ممکن نخواهد بود (حبیبی مجنده و روستایی، ۱۳۹۳، ص. ۸۲).

## منابع:

- عبدالهی، معاذ. عبدالهی، جوانمیر. (۱۳۹۳). نسل‌زدایی فرهنگی. تهران: انتشارات مجد.
- حبیبی مجنده، محمد و روستایی، علیرضا. (۱۳۹۳). بررسی نسل‌زدایی فرهنگی در حقوق بین‌الملل با تأکید بر قضیه فلسطین. دوفصلنامه حقوق تطبیقی، (۲)، ۶۷ - ۸۴.
- عبدی، فاطمه. (۱۳۹۶). بررسی نسل‌کشی در عرصه بین‌الملل. فصلنامه علمی-حقوقی قانون‌یار، (۱)، ۱۸۹-۲۰۴.
- شمسی، ف. (۱۳۹۴، ۱ مرداد). تأملی بر معنای جامعه‌شناختی پدیده‌ی نسل‌کشی؛ نسل‌کشی فرهنگی به مثابه نسل‌کشی. برگرفته از لینک <http://farhangemrooz.com/news/۳۵۴۵۹/>
- <https://tn.ai/۲۵۶۳۹۸۳/>
- <https://www.isna.ir/news/۹۹۰۴۳۱۲۳۵۱۳/>
- <https://fa.alalam.ir/news/۵۷۰۲۹۸۸/>
- <https://hawzahnews.com/x۹KwY>



## فریاد بی صدا

فاطمه روح علمدار - کارشناسی مدیریت صنعتی

## فریاد بی صدا

من یک دخترم ، یک دختر از سرزمین اسلامی ، با آرزوهای بی پروا و حرفهای بی شمار؛ اما از جنس همان دختری که پا برهنه در کوچه های تاریک شهر در حال فرار بود...

وقتی ده ساله بودم برای داشتن دوچرخه قرمز رنگی گریه می کردم اما او از صدای تیر و تفنگ به گریه می افتاد.

دوازده سالگی ام بیشتر در تفریح و سفر گذشت اما او پابرهنه برای نجات خودش در تلاش بود .

در چهارده سالگی از من خواستند درس خواندن را جدی بگیرم اما از او خواستند تا به اجبار ازدواج کند.

هجده ساله که شدم در فکر رسیدن به رویاهایم بودم اما او در فکر سرپناهی امن برای خودش و فرزندش بود.

او دیگر مادر شده بود با نگرانی های بیشتر ...

من و او هم سن هستیم اما او زودتر از من بزرگ شد. دغدغه اش بزرگ تر از خیال های من است ، هرگز فرصت داشتن رویایی برای خود نداشته اما الان آرزوها برای فرزندش دارد.

در فراز و نشیب های پر غم و درد افغانستان، فریاد بی صدای زنان و دختران به وفور شنیده می شود کفایت کمی گوش هایمان را تیز کنیم!...

بارها دیده یا شنیده ایم که حضور زنان و دختران مسلمان در جامعه نه تنها دچار لغزش اسلام نشده بلکه اسطوره های بزرگی در تاریخ ثبت کرده اند .

دختران افغانستان دخترانی از جنس ما هستند ؛ فرزندان از جنس ما اما کمی محدودتر؛ فریاد بی صدای آنها در دنیا شنیده نمی شود.

مادران افغانستان زنانی بی باک از جنس تمام مادران دنیا هستند زنانی که بی وقفه برای آرامش خانواده ، خود را فدای زندگی میکنند. تنها فریاد بی صدای آنها به دنیا نمی رسد.

مگر داستان اشک های تابناک مادری را نشنیده اید که پسرش برای دفاع از ناموس جلوی او سر زده شد ، آن هم در خانه خود نه در خاک غریبه .

آنها کسانی هستند که برای زندگی راحت تر مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند. برای در امان ماندن فرزندانشان به کشورهای دیگر پناه آوردند. هیچ کس دوست ندارد از وطن خود مهاجرت کند. هر انسانی در هر کشوری مطمئناً در اعماق قلبش دوست دارد در جایی که به دنیا آمده در آرامش و آسایش بزرگ شود ، به موفقیت برسد ، باعث افتخار نام کشورش شود اما گاهی شرایط آنقدر سخت می شود که مجبورید به انجام کارهایی که دوستشان ندارید.

البته نباید مقاومت و ایستادگی آنها را برای حفظ سرزمینشان فراموش کرد ، نباید فراموش کرد دخترانی را که برای ماندن در کشور خود، در خانه ی خود دست به قلم میشوند تا فریادشان را با صدای نوشتن به گوش جهانیان برسانند ، زنانی که پا به پای مردان برای حفظ خانه و خانواده می کوشند. اما همانطور که گفتم گاهی شرایط آنقدر پیچیده میشود که تو نه برای خودت بلکه به خاطر عزیزانت مجبور به کارهایی میشوی که دوستشان نداری.

سخت است زندگی در خاک دیگری حتی اگر هم زبان تو باشند . تلخ است حرف زدن در مورد دردهایت در جایی که مردمانش بویی از این دردها نبرند . سخت است همسو شدن با انسان هایی که دغدغه اشان نه امنیت است ، نه بیسواد ماندن، نه دلتنگی دوری از خانه و نه نبودن پدر در کنارشان.

تاریخ باید صبوری و استقامت این بانوان را به تصویر بکشد ، بارها از آنها صحبت کند و حرفهای دلشان را صفحه صفحه به زبان آورد.

کجای دنیا کسی دلش می آید دختر بچه ای به خاطر پوشیدن پوتین با شلاق تنبیه شود یا دو چشم پدرش را جلوی چشمانش کور کنند. گناه این کودک چیست که درگیر سیاست های ناعادلانه دنیا شده . او به این دنیا نیامده تا این زشتی ها را ببیند . او باید چشم به راه دنیای رنگی بچگانه باشد که شاید هرگز آنرا نبیند.

او قدم زدن در خیابانهای شهر را دوست دارد. دوست دارد دست به دست مادرش به مدرسه برود . با دوستانش بازی کند یا از زیبایی عروسک مخملی جدیدش برای دوستانش بگوید . دنیا برای همیشه یک زندگی رنگارنگ و پر امید به دختران افغانستان بدهکار خواهد ماند.

سالها در افغانستان به علت آزادی ، آبادی و آرامی جنگ بود . مردم تنها خواستار آرامش و امنیت و از همه مهمتر برابری حقوق زن و مرد هستند . دختران افغانستان چشم به راه کمک از کشورهای همسایه برای ساختن دنیایی زیباتر برای زندگی هستند. اما امروزه جهان دغدغه ای برای رفع حقوق بانوان این سرزمین ندارد .

توان ما ، دختران همسایه هم در همین حد است که فریاد بی صدای آنها را به گوش جامعه و شما برسانیم.

چه زیبا نوشت هانیه : " تاریخ افغانستان امروز ۱۴۰۰ نیست تاریخ افغانستان صفر است ما به گذشته برگشتیم اما نمی خواستیم به گذشته برگردیم."





دولت آمریکا داعیه‌دار حقوق بشر      پریسا شاه محمدی - کارشناسی ارشد دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی، دانشگاه شهید باهنر کرمان

## دولت آمریکا داعیه‌دار حقوق بشر (تشکیل گروه‌های تکفیری در عراق و سوریه)

مقام معظم رهبری در این باره می‌فرمایند: «دفاع امثال آمریکا از حقوق بشر، برای ملت‌ها و مظلومان دنیا، گریه آور است. برای بشریت، مصیبتی بالاتر نیست که مفاهیم و ارزش‌های انسانی، این‌طور در دست و پای این سیاست‌بازان خبیث بیفتد.» (از بیانات مقام معظم رهبری (۱۳۶۹/۹/۷))

ادعای حقوق بشری استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا با عملکرد آن‌ها در سطح جهان به واقع حقوق بشر آمریکایی را در دنیا به نمایش گذاشته است. بی‌شک حقوق بشر آمریکایی، نوعی ریشخند زدن دولت آمریکا به حقوق بشریت است. چنانچه در سطح جهانی کمتر کشوری هست که از آسیب‌های فرسایشی این کشور در امان نمانده باشد. واقعیت آن است که مسئله حقوق بشر ابزاری برای سوء استفاده غربی‌ها و حکومت‌های وابسته به غرب به رهبری آمریکا در جهان شده است. آمریکا و غربی‌ها در جهان برای جلب و جذب افکار عمومی و القای برتری نظام ارزشی‌شان بر جهان در جهت سلطه طلبی از شعار فریبنده حقوق بشر استفاده می‌کنند.

آمریکایی‌های در یک قرن اخیر، علاوه بر جنایات ضد بشری در داخل کشور خود همچون: رفتار جنایت‌بار دولت آمریکا و پلیس این کشور با سیاه‌پوستان و بومیان، به کارگیری بمب اتم با بیش از دویست هزار کشته در ژاپن، تجاوز به کشورهای ویتنام، افغانستان، عراق و کشتار هزاران کودک، زن و مرد بی‌گناه و مظلوم، کمک به تروریست‌های تکفیری - جهادی و ایجاد گروه تروریستی داعش، کمک و حمایت از رژیم‌های همچون صدام، رژیم صهیونیستی و امثالهم، حمایت و کمک به سعودی‌ها در تجاوز و کشتار مردم بی‌گناه یمن، و هزاران جنایت مستقیم و غیر مستقیم دیگر از دستاوردهای حقوق بشری آمریکایی‌ها است. در واقع، حقوق بشر آمریکایی، یعنی حمایت از دولت‌های غاصب در سرزمین‌های اشغالی و به خاک و خون کشیدن مردم آزادی‌خواه آن دیار است. نمونه بارز آن رژیم اشغال‌گر قدس می‌باشد که نه تنها با حمایت دولت آمریکا به گسترش شهرک‌های صهیونیست‌نشین دامن می‌زند، بلکه به بهانه‌های واهی مناطق فلسطینی‌نشین را در نوار غزه و یا مناطق دیگر زیر بمباران شدید موشکی و راکتی خود قرار می‌دهد.





وتو را بر علیه اقدامات و کنش‌های رقبا فراهم می‌کند. حقوق بشر آمریکایی از همان ابتدا به پوسته ای بی‌ارزش تبدیل شده است تا دولت آمریکا با راه انداختن جنگ روانی و سپس نظامی در مناطق گوناگون جهان، تولیدات کارخانه های اسلحه‌سازی خود را گسترش دهد و در این میان، انواع تسلیحات نظامی و حتی ممنوعه را بر روی مردم بی‌گناه آزمایش کند. چنانچه در این پروسه نظامی و سیاسی سود کلانی به جیب کمپانی‌های اسلحه‌سازی آمریکایی، اروپایی و چه‌بسا رژیم صهیونیستی سرازیر می‌شود. تشدید تنش‌های نظامی در منطقه خاورمیانه همیشه مورد پذیرش و به نفع ایالات متحده بوده است. فروش تسلیحات نظامی به دو طرف درگیر، در کنار حذف امکان پیشرفت کشورهای توانمند این منطقه -چه از لحاظ موقعیت جغرافیایی و توانمندی‌های طبیعی و چه از لحاظ پتانسیل‌های موجود در نیروهای انسانی- به عنوان مهم‌ترین دستاورد آمریکا از گسترش اختلافات نظامی به واسطه کمک به نیروهای بنیادگرا قابل ارزیابی و تامل می‌باشد.



در حالیکه آمریکا بسیاری از کشورها را به حمایت از تروریست‌ها محکوم می‌کند، خود حامی اصلی تروریسم است. با توجه به سخنان مقامات بلندپایه امنیتی و نظامی آمریکا، به وضوح می‌توان رد پای آمریکا را در شکل‌گیری بسیاری از گروه‌های افراطی فعال در منطقه خاورمیانه مشاهده نمود. ریشه شکل‌گیری همه گروه‌های تروریستی از یک جا کلید خورد. در واقع، اخراج ارتش سرخ شوروی در افغانستان در اواخر دهه ۷۰ را شاید بتوان اولین انگیزه ای دانست که باعث شکل‌گیری القاعده شد. آمریکا که نمی‌خواست به صورت مستقیم با اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان وارد درگیری شود، سعی کرد با تحریک تعدادی از افراطیون و سلفی‌ها در کشورهای اسلامی و تحریک احساسات اسلامی آنان، گروهی منحرف را تشکیل دهد که زیر پوسته اعتقادات پوشالی و ظاهر دینی، منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه را برآورده کنند. زمانی که آمریکا بهانه نابود کردن تسلیحات کشتار جمعی رژیم بعث صدام حسین به عراق لشکرکشی کرد و این کشور را به اشغال درآورد، القاعده با همان ایدئولوژی و دیدگاه در این کشور شکل گرفت که این اتفاق نیز مرحله سوم تقویت گروه‌های تکفیری-جهادی را رقم زد. در بحران سوریه بار دیگر با حمایت غیرمستقیم از این گروه‌ها و نیروها، باعث تقویت آن‌ها شدند. حمایت‌های مالی، نظامی، و استراتژیک به اندازه ای بود که این گروه‌های تروریستی توانستند دستاوردهایی داشته باشند و از طریق مقابله با ارتش سوریه، کنترل برخی مناطق را نیز به دست گیرند که در نهایت با دخالت حزب‌الله و کمک نیروهای جمهوری اسلامی ایران و روسیه، دولت دمشق توانست بخش‌های اشغال شده از این مناطق را باز پس گیرد. با دخالت غرب به خصوص آمریکا و همچنین فعالیت‌های عربستان سعودی، سوریه و عراق دچار هرج و مرج، بی‌ثباتی، جنگ قومی و مذهبی گردیده‌اند و محیط برای گروه‌های تندرو و افراطی نظیر القاعده و داعش فراهم شد؛ در عین حال وابستگی روبه رشد نظامی و مالی تکفیری‌ها به نیروهای خارجی، آتش جنگ داخلی و فرقه‌گرایی را در عراق و سوریه شعله‌ور کرد. در واقع، هدف آمریکا کنترل ذخایر نفتی این کشورها است. کنترل و سلطه بر منطقه برای نفت دغدغه اصلی و محوری سیاست خارجی آمریکا از زمان جنگ جهانی دوم بود. برخی از سیاستمداران معتقدند؛ اغلب نفت خلیج فارس تنها برای مصرف آمریکا مورد نیاز نبوده بلکه مسئله مهم این است که کنترل ذخایر انرژی خلیج فارس یک قدرت



## نبرد دو نیرو برای بدست گرفتن حکومت در افغانستان - علی عسگری - کارشناسی علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی

## داعش و طالبان:

داعش در ژوئیه ۲۰۱۴ تاسیس شد و رهبر آنها ابوبکر بغدادی بود. این گروهک تروریستی ادعای خلافت جهانی را داشتند.

## طالبان

(۱۹۹۴-۱۹۹۶) شبه نظامی

(۱۹۹۶-۲۰۰۱) دولت اول

(۲۰۰۲-۲۰۲۱) شورش طالبان

(۲۰۲۱-اکنون) دولت دوم

حال درباره این دو قدرت در افغانستان صحبت خواهیم کرد. رئیس نمایندگی سازمان ملل متحد در افغانستان در نشست شورای امنیت گفت: اعضای طالبان که در افغانستان در قدرت هستند نمیتوانند با موفقیت در برابر گسترش داعش در این کشور مقاومت کنند.

ما به خاطر این میگوییم طالبان میتواند در برابر داعش مقاومت کند که در چند روز پیش بمب گذاری ها در افغانستان رخ داد. اگر یک دید کلی تری ما در این موضوع داشته باشیم میبینیم که حکومت تازه تاسیس طالبان هرگز قدرت این را ندارد که کشور را یکپارچه مدیریت کند. و همین عامل باعث رشد داعش شده است و اگر سران طالبان نتواند کشور را به صورت یکپارچه و درست و به صورت سیستماتیک مدیریت کند باعث قدرت گیری داعش در افغانستان خواهد شد.

تمامی حرکات و حالات نظامی و اهداف نظامی داعش را اگر را بررسی کنیم میبینیم که مانند طالبان عمل میکند و حال اینکه باید بدانیم علت قدرت گیری این گروهک در افغانستان این است که دولت یکپارچه وجود ندارد و نمی تواند از مردم و دولت حمایت کند.

قدرت طالبان نیز محدود است: قدرت طالبان محدود است بخاطر اینکه مردم با آنها همکاری نمی کنند و آنها را مورد پذیرش خود نمی داند، همچنین اعدام های دسته جمعی طالبان در افغانستان موجب بروز خشم و نفرت مردم افغانستان نسبت به طالبان شده است و برای چندمین بار خواهیم گفت که طالبان قدرت و مشروعیت ندارد و فقط و فقط با اسلحه و نیروی نظامی

حکومت می کند.

همین که مردم با دولت مرکزی رابطه خوبی ندارند و باعث شده است که گروهک های تروریستی مانند داعش گسترش پیدا کند از طرفی مهاجرت مردم افغانستان از کشور خود به کشورهای همسایه و اروپایی باعث شده است که کشور وضعیت متعادل جمعیتی خود را از دست دهد و نتواند نیروی نظامی مناسبی هم داشته باشد.

طالبان مانند یک ویروس ضعیف شده است یعنی حالت منفعلانه به خود گرفته و سرکوب و کشتار جمعی به حکومت کردن خود ادامه می دهد.

حال اگر بررسی دقیق تری از این دو گروه خواهیم ارائه بدهیم باید بگوییم که داعش الگویی را از طالبان میگیرد و با همان تکنیک های طالبان می جنگد.

من اگر تنها عامل بی ثباتی در افغانستان و قدرت گیری داعش را بخواهم بگویم: باید بگویم مهاجرت مردم از افغانستان و همکاری نکردن ملت افغانستان با حکومت است.

عقاید هر دو قدرت تروریستی:

- هر دو خواهان قدرت جهانی هستند و هر دو اسلامگرا هستند و خود را مسلمان معرفی می کند.
- رد ارزش های غربی
- آنها قاطعانه نظام دموکراتیک را که زن و مرد در آن از حقوق مساوی برخوردارند، رد میکنند.
- یک وجه اشتراک دیگر آنها رد هر گونه پارلمانی است که نمایندگان آن بر اساس انتخابات آزاد و سکولار برگزیده شده باشند.



طالبان در آینده ناخواسته یا خواسته عرصه را برای گسترش گروهک‌های تروریستی مهیا خواهد کرد.

یکی از نقاط تفاوت داعش با طالبان در افغانستان ناظر بر این نکته است که داعش بواسطه عدم آشنایی با فرهنگ و زبان افغانستان توانایی جولانی مانند سوریه و عراق را ندارد، این مساله می‌تواند به عنوان امتیاز و برگ برنده طالبان در بازی قدرت با داعش عمل کند.

اما مزایا و مضرات تشدید اختلافات این دو گروه برای افغانستان چه خواهد بود؟

مزیت تشدید اختلافات این دو گروه از این جهت که باعث ایجاد تفرقه و اختلاف میان این گروه‌ها خواهد شد، بسیار مفید خواهد بود، چرا که این مساله باعث کاهش قدرت و توان آنان و افزایش تسلط نیروهای دولت مرکزی افغانستان خواهد شد. اما در سوی دیگر تشدید این تنش‌ها از این جهت برای افغانستان مضر است که در سایه بازی قدرت ناامنی روز به روز بر افغانستان سلطه خواهد یافت. چرا که هر کدام از این گروه‌ها در سایه پارادایم ارباب برای نشان دادن قدرت بیشتر دست به حملات و اقدامات تروریستی و کشتار بیشتری خواهند زد. در این راستا هم تنها مردم افغانستان بیشتر و بیشتر متضرر خواهند شد. از سوی دیگر هم با از میان رفتن امنیت و گسترش بی‌نظمی، نه تنها افغانستان که احتمالاً کل منطقه غرب آسیا درگیر مضرات این بازی قدرت شود. البته در ادامه هم باید گفت که اکنون در ساختار سیاسی - اجتماعی - امنیتی افغانستان موجی از ناامیدی و درعین حال ترس از شرایط کنونی و آینده کل این کشور را فراگرفته و اگر چنین شرایطی در ادامه استمرار داشته باشد بیشتر به نفع این گروه‌ها است.

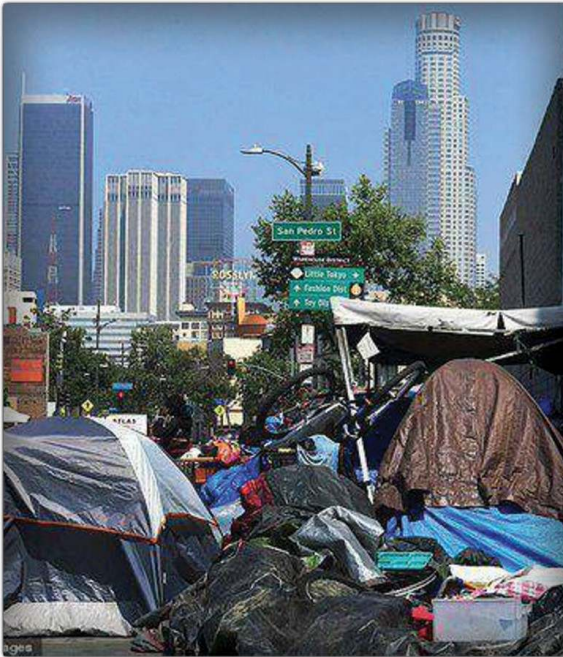
منبع سایت دیپلماسی ایرانی: دکتر عبد الرحمن فتح‌الهی





## شهر بی خانه ها

محمد حسین پیوسته - کارشناسی علوم سیاسی



## شهر بی خانه ها : لس آنجلس

لس آنجلس بزرگ‌ترین شهر ایالت کالیفرنیا و دومین شهر بزرگ آمریکا است که در خود صنایع سرگرم‌کننده ای را همچون سینما، هوافضا و فناوری را در خود جای داده . لس آنجلس خاستگاه صنعت سینمای آمریکا یعنی هالیوود می باشد و بسیاری از کمپانی های بزرگ سینمایی هالیوود در لس آنجلس قرار دارند همچنین صنعت گردشگری این شهر با توجه به وجود این صنایع مذکور و سواحل متعدد این شهر پر رونق می باشد اما در چند سال گذشته افزایش شمار بی خانمان این شهر باعث شوک شدن گردشگران و سیاست مردان شده البته پیش از این دو گروه مردم خود شهر لس آنجلس از وضعیت اسفناک بی خانمان در سختی قرار دارند چنان که بی خانمان در پیاده رو های این شهر چادر میزنند و رهگذران مجبورن مسافت زیادی را در خیابان راه بروند البته موزل بی خانمان در شهر لس آنجلس یک موضوع جدید نیست اما طی هشت سال اخیر رشد شدیدی داشته به نحوی که یکی از مقامات ارشد اداره خدمات بی خانمان ها استعفا کرده و در مصاحبه ای اذعان داشت طی دوره پنج ساله از سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۹ درصد بی خانمان های این شهر ۳۳ درصد افزایش یافته .

طبق آماري که خبرگزاری رویترز در دو سال پیش اعلام کرده بود در لس آنجلس نزدیک به ۶۰ هزار بی خانمان زندگی میکردند. شبکه خبری آمریکایی ای بی سی نیوز سال گذشته با فاجعه بار دانستن وضعیت مردم بی خانمان لس آنجلس پیش بینی کرده بود که تا چهار سال آینده آمار بی خانمان های شهر ۸۶ درصد رشد خواهد شد و اگر با این روند بر جمعیت بی خانمان های لس آنجلس افزوده شود ، تا چهار سال آینده جمعیت بی خانمان های این شهر دو برابر خواهد شد.

روزنامه لس آنجلس تایمز در مورد تهدید بیماری کرونا و شیوع آن در میان مردمان بی خانمان لس آنجلس خبر داده و وضعیت مردم بی خانمان شهر را نگران کنند توصیف کرد . پیامد بیماری کرونا بر اقتصاد مردم جهان و به خصوص مردم آمریکا و تعطیلی بخش عمده از صنایع این شهر مثل گردشگری و سینما هم باعث افزایش بیکاری و در نتیجه افزایش بی خانمان ها در این شهر شده است . بهای مسکن و یا اجاره مسکن که دلیل اصلی معضل

بی خانمان می باشد در پنج سال اخیر با افزایش بهای مسکن مواجه شده و باعث افزایش روند آمار بی خانمان ها شده است . بی خانمانی در لس آنجلس محدود به این شهر نیست و تمام کشور آمریکا را در بر گرفته است یه نحوی که در اواخر دولت ترامپ قوانین تصویب شد که به مردمی که اجاره نشین هستند وام های مالی تعلق گیرد تا از تشدید روند بی خانمانی جلوگیری شود اما این تلاش ها هم ثمر بخش نبوده و بعد از اجرای آن قانون باز هم شاهد افزایش آمار بی خانمان ها در شهر های آمریکا به خصوص لس آنجلس بودیم

اکثر مردم بی خانمان لس آنجلس مردم عادی تشکیل می دهند که توان پرداخت هزینه های سنگین مسکن در این شهر را ندارند و دولت هم مدت ها برای وضعیت کمبود و گرانی خانه در لس آنجلس فکری نکرده و باعث شده این گروه از مردم مجبور به زندگی در پیاده رو ها ، پارک ها ، خرابه ها ، چادر ها و گرم خانه ها شوند. برخی از مردم در این شهر مشغول به زندگی در ماشین خود شدند که به این پدیده ماشین خوابی هم گفته میشود که نشان از این میدهد که این بی خانمان ها از جهت اعتیاد به مواد مخدر و دیگر معضلات اجتماعی نیست که بی خانمان شدن بلکه با وجود داشتن شغل و درآمد اما توان پرداخت هزینه های خانه را ندارند و از این رو به زندگی در این شرایط تن دادند.



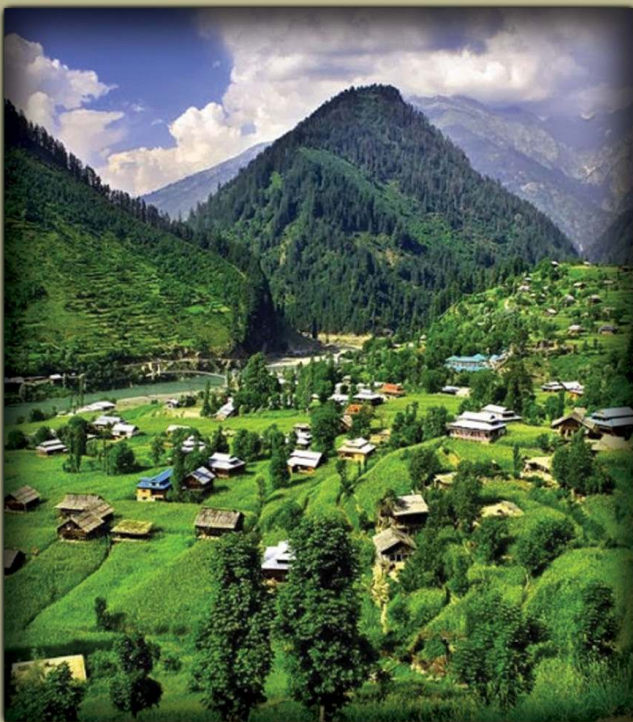
## اینجا حقوق بشر رعایت می‌شود!

منصوره سعید - مترجمی انگلیسی، دانشگاه کرمان

## اینجا حقوق بشر رعایت می‌شود!

گرچه حضور گروه‌های شبه‌نظامی در سالهای اخیر به کمترین حد ممکن خود رسیده است اما نتوانسته از حضور نظامیان زیاد هندی جلوگیری کند. حضور یک نظامی هندی به ازای هر ۱۰ نفر از مردم کشمیر، این منطقه را به نظامی‌ترین نقطه دنیا بدل کرده و خفقان شدیدی را در ابعاد مختلف زندگی مردم به وجود آورده است به‌گونه‌ای که حتی سالهاست عزاداری برای سیدالشهدا (ع) مجازات در پی دارد.

دو سال پیش نیز یکی از بندهای قانون اساسی هند که مربوط به حق خودمختاری ایالت جامو و کشمیر بود توسط حزب افراط‌گرای هندوی حاکم بر هند لغو شد و جسمی بی‌جان از لیبرال دموکراسی در هند برجای گذاشت که اتفاقاً هندوستان همیشه بدان مفتخر بوده است. گرچه نمایشی بودن اصل دموکراسی در هند سالها پیش مشخص شده بود؛ زمانی که سازمان ملل رای به برگزاری همه‌پرسی در کشمیر داد اما هند از اجرای آن تاکنون سرباز زده است!



کشمیر سرزمینی بهشتی با اکثریت مسلمان در کوهپایه هیمالیاست که حاکمیت‌های مختلفی را به خود دیده است، از حاکمان محلی در سده‌ها قبل تا سلسله افغان‌ها، سیک‌ها و در کمتر از دو قرن پیش دوگراها، که هندو و دست‌نشاندهی انگلیسی‌ها بودند. مردمان این دیار نیز همچون دیگر ملت‌ها فراز و فرودهای بسیاری را تجربه کرده‌اند اما داستان‌شان از آنجایی با دیگران متفاوت می‌شود که بخش فرود این تاریخ مدت‌هاست سر راست نکرده و اخیراً با شیب تندی نیز جلو می‌رود.

مسلمانان کشمیر در دوران دوگراها تحت ظلم و تبعیض‌هایی مثل منع سوادآموزی و اعدام به جرم کشتن گاو بودند، در بخش‌هایی از این منطقه مثل جامو نسل‌کشی‌هایی هم رخ داد که نتیجه‌اش به اقلیت درآمد اکثریت مسلمان بود. از حدود هفتادسال پیش که شبه‌قاره هند توانست به استقلال برسد مردم کشمیر چندپاره شدن سرزمینشان را نیز تجربه کردند. قسمتی از آن تحت تسلط پاکستان درآمد، بخشی در دست هندوستان قرار گرفت و قسمتی هم چین!

اما آشفته‌ترین وضعیت برای مردم این منطقه در بخشی ادامه یافت که تحت کنترل هند قرار گرفته بود. با اینکه هند با پذیرش شروطی از جمله حق خودمختاری کشمیر، بر آن تسلط یافته بود اما به دلایل سیاسی، ژئوپولوتیکی و امنیتی اصلاً تحمل رشد مستقل این منطقه را نداشت در نتیجه چند سالی نگذشت که سروریز این ایالت خودمختار را زندانی کرد تا اوضاع سیاسی کشمیر را آن‌طور که می‌خواهد پیش ببرد.

از این زمان به بعد بود که مردم به هر راهی متوسل شدند تا استقلال خود را بازیابی کنند اما فایده‌ای نداشت. تلاش برای بازپس‌گیری موقعیت قبلی به برخوردهای مسلحانه کشید و نیروهای نظامی بسیاری در کشمیر برای خفه کردن هر اعتراض مسلحانه و غیرمسلحانه‌ای مستقر شدند.

در سی سال گذشته درگیری بین گروه‌های مسلح کشمیری و نظامی هندی اثرات فجیعی مثل هزاران کشته و مجروح از مردم عادی و تجاوز به مال و جان آنان برجای گذاشته است.



## هو تو بر علیه توتسی

## زینب سادات علوی - کارشناسی تاریخ



حدود دو تا پنج هزار زن و دختر توتسی در این مدت مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند؛ هزاران زن توتسی به عنوان برده جنسی به اسارت گرفته شدند و بیست هزار جوان رواندایی که اکنون در دهه سوم زندگی خود قرار دارند، فرزندان آن تجاوز جنسی گسترده‌اند؛ و اکنون بسیاری از زنان زنده مانده از نسل‌کشی در کشور رواندا مبتلا به ایدز هستند.

این فاجعه در مقابل چشمان باز دنیا با پوشش کامل خبری رسانه‌ها و بی تفاوتی جامعه جهانی به بهانه عدم مداخله انجام شد. حتی هزاران نفر از پناهندگان رواندایی که به کشورهای مجاور پناهنده شده بودند به دلیل شرایط بد و ابتلا به بیماری‌های گوناگون کشته شدند.

نسل‌کشی با شکست هوتوها از نیروهای نظامی شکل گرفته بین توتسی‌ها و سایر کشورهای آفریقایی متوقف شد و دادگاهی برای محاکمه سران نسل‌کشی تشکیل شد. در حال حاضر هزاران نفر از توتسی‌های زنده مانده از نسل‌کشی با ۲ میلیون هوتوی شرکت‌کننده در این نسل‌کشی، زندگی سالم‌آمیزی دارند.

متهمان نسل‌کشی رواندا

اینکه منازعات بین توتسی‌ها و هوتوها شعله این کشتارها بود مشخص است اما چه کسانی متهم اصلی ادامه این کشتارها هستند؟

## هو تو بر علیه توتسی

رواندا و دو قبیله بزرگ هو تو و توتسی که در طول تاریخ این دو قبیله هم زبان و هم کیش بر سر قدرت با یکدیگر منازعاتی داشتند.

سقوط یک هواپیما، ترور رئیس‌جمهوران رواندا و بوروندی از قبیله هوتو، آتش شروع کشتارها را راه انداخت.

هوتوها که توتسی‌ها را مسئول این قتل‌میدانستند شروع به کشتار توتسی‌ها کردند، کشتاری در قیاس یک نسل‌کشی بزرگ.

حالا مسئله بزرگ نقش فرانسه در این نسل‌کشی است، چرا یکی از مقصران اصلی این فاجعه بزرگ تاریخی فرانسه است؟! فرانسه که خود از متحدان دولت هوتو بود، برای توقف نسل‌کشی در توتسی‌ها تلاشی کرد؟

رئیس‌جمهور رواندا فرانسه را به سهم داشتن در نسل‌کشی متهم کرده‌است با این حال این اتهامی است که پاریس مدت‌ها آن را رد می‌کند...!

نسل‌کشی رواندا

«وینسنت دوکلرت»، مورخ فرانسوی با بازماندگان نسل‌کشی رواندا، «ایبوکا» ملاقات کرد و گزارشی ارائه داد که طبق این گزارش فرانسه نقش اساسی در نسل‌کشی ۱۹۹۴ علیه توتسی‌ها ایفا کرده است.

نسل‌کشی رواندا که ۱۰۰ روز طول کشید و طبق آمار دولت رواندا بیش از یک میلیون انسان طی این نسل‌کشی، کشته شدند که از قوم توتسی و میان‌روهای هوتو که با هوتوهای تندرو مخالفت میکردند بودند.

گروه‌های شبه نظامی طبق لیستی از مخالفان، مخالفان و خانواده‌هایشان را می‌کشتند.

بیشتر قربانیان مردان، زنان، کودکان و نوزادانی بودند، که توسط همسایه‌ها، همکاران و دوستان سابق خود کشته می‌شدند.

یک شاخه جوانان به نام «اینترهاموه» که یک نیروی شبه نظامی بود جریان نسل‌کشی را دنبال می‌کرد؛ یک ایستگاه رادیویی و روزنامه به راه انداخته بودند که نفرت پراکنی می‌کردند؛ رادیو رواندا به‌طور مداوم هوتوها را تشویق به قتل‌عام توتسی‌ها می‌کردند و اسامی آن‌هایی که باید کشته می‌شدند در رادیو اعلام می‌کردند؛ به این ترتیب دقیقه‌ای ۷ نفر کشته می‌شدند.



صادرات تسلیحات به هوتوها رئیس جمهوری وقت را موجه قلمداد می‌کردند. این تسلیحات چندی بعد برای کشتار صدها هزار توتسی به کار گرفته شد.

سربازان فرانسوی بعدها اعلام کردند که به جای اینکه جلوی کشتار را بگیرند، در پادگان‌های رواندا ماندند و سکوت کردند. دولت فرانسه، با تکیه بر همین استدلال‌ها، نقش اساسی در بروز بحران انسانی رواندا داشته است.

#### مکرون و رواندا

یکی از مشکلات جدی مکرون جدل بر سر دسترسی مورخان به آرشیو اسناد رواندا بود که این معیاری برای میزان تلاش او برای ایجاد شفافیت بود، که نهایتاً پس از انکارهای بسیار فرانسه امانوئل مکرون برای بهبود بخشیدن به مناسبات بین فرانسه و کشورهای آفریقایی و همچنین نشان دادن شفافیت عملش، کمیسیونی برای بررسی کارکرد و سهم فرانسه در کشتار رواندا تشکیل داد؛ گزارشی ۱۲۰۰ صفحه‌ای به مکرون ارائه شد، که فرانسه را مسئول کشتار رواندا مشخص کرد، ولی آن را همدست این کشتار ندانست.

ربع قرن پس از کشتار ۱۹۹۴ در رواندا امانوئل مکرون، ۲۷ می، به رواندا سفر کرد و از بازماندگان بازماندگان نسل کشی سال ۱۹۹۴ علیه توتسی‌ها خواستار بخشش شد، چراکه مسئولیت تاریخی و سیاسی کشورش در رواندا را نمی‌توانست انکار کند. اما از نظر فرانسوی‌ها این سفر فقط برای روشن کردن نقش تاریخی این کشور در این فاجعه هولناک نبود، بلکه از نظر آنان مسئله اصلی که مکرون را به این کار واداشت منافع اقتصادی و دیپلماتیک فرانسه نیز بود.

پاریس به دنبال برقراری روابط تجاری با فراتر از مستعمرات سابق خود در غرب آفریقا است، پس طبیعی است که مکرون دقیقاً پس از رواندا به آفریقای جنوبی سفر کرد.

تفاوت دوران مکرون و میتران این است که فرانسه امروز دیگر به دنبال اقدام علیه حکومت‌های قاره آفریقا نیست، بلکه به دنبال ایجاد همکاری‌های اقتصادی با آنها است.

و این بازی سیاست است، هیچگاه یک مستکبر از یک جامعه ای که متحمل بی عدالتی و ظلم شده است طلب بخشش نمی‌کند مگر در آن سودی باشد.



ابتدا انگشت اتهام به سمت بلژیک بود چرا که علی‌رغم مشاهده وضعیت رواندا نیروهای خودش را از رواندا خارج کرد و هیچ کمکی به برقراری نظم نکرد، با اینکه بخشی از رواندا جز مستعمرات بلژیک محسوب میشد و این وظیفه بلژیک بود که اوضاع را آرام کند.

سال ۲۰۱۵ در نتیجه فشار بر لزوم دسترسی جامعه به اطلاعات، اسنادی منتشر شد که نشان می‌داد واشینگتن نیز در فشار بر شورای امنیت در جهت خروج نیروهای سازمان ملل از رواندا و عدم افزایش این نیروها نقشی محوری داشته است؛ و متهم بعدی آمریکا است.

اما بیشترین سهم را در این اتهام فرانسه داشته است؛ چراکه به خاطر روابط تنگاتنگی که با دولت هوتوها داشت کاری در جهت توقف این جنایت نکرد و حتی برای قاتلان پناهگاهی نیز شد صدها نیروی فرانسه از سال ۱۹۹۰ به آموزش پرسنل نظامی رژیم جوونال هابیبیاریمانا مشغول بودند و سه ماه پس از شروع کشتار در رواندا عملیاتی را در غرب این کشور برای ایجاد یک منطقه امن آغاز کردند، ولی بسیاری از شواهد حاکی از این بود که این منطقه مأمون بسیاری از گریختگان هوتو و رژیم هابیبیاریمانا بعد از سرنگونی‌شان شد.

زمانی که گروه‌های مدافع حقوق بشر خواهان واکاوی نقش فرانسه در ماجرای کشتار رواندا شدند، مقام‌های رسمی فرانسه مانع باز شدن این پرونده شدند.

در سال ۲۰۱۸ کمیسیونی از ۱۴ کارشناس همه آرشیوهای مناسبات فرانسه و دولت رواندا در فاصله ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۴ بررسی کردند و به گزارشی از نقش فرانسه در این ماجرا رسیدند.

گزارش کمیسیون «دوکلرت»، همانند گزارش‌های دیگر، نتیجه گیری می‌کند که فرانسه مسئولیت‌های سنگینی در نسل کشی ۱۹۹۴ علیه مردم دارد، فرانسه در این دوره به ریاست «فرانسوا میتران»، چشم‌های خود را بر روی این نسل کشی بسته بوده است.

بر اساس این گزارش‌ها، چند صد هزار نفر از اعضای قبیله توتسی در رواندا توسط دولت وقت با حمایت دولت‌های اروپایی و در راس آنها فرانسه، کشته شدند.

دولت فرانسه ارتش رئیس جمهور وقت هوتو را سال‌ها آموزش داد و به سلاح مجهز کرده بود و سلاح‌ها و آموزش‌های مذکور از اصلی‌ترین ابزارهای عملیاتی کردن نسل‌کشی توتسی‌ها بودند.



## قتل عام رنگ و فرهنگ

## زینب حمزئی - کارشناسی زبان و ادبیات فرانسه

## قتل عام رنگ و فرهنگ

در یکی از روزهای سال ۱۴۹۲، سه کشتی از مبدا اسپانیا پس از گذر از عرض اقیانوس اطلس، در حالی که گمان می‌کردند به قاره آسیا رسیده‌اند، خود را در سرزمینی ناشناخته یافتند که بعدها "قاره آمریکا" نام گرفت. سرزمینی که از همان اواخر سده ۱۵ میلادی مورد استثمار اروپائیان قرار گرفت. کشورهای استعمارگر اروپایی نظیر اسپانیا، پرتغال، فرانسه و انگلستان که در پوشش حقوق بشر، آزادی، امنیت انسانی و با شعار انسان دوستانه، جنایات فجیع را در تاریخ کشورهای جهان ثبت کرده اند، دست به کشتار و قتل عام گسترده‌ی صاحبان اصلی این قاره یعنی سرخ پوستان زدند تا به منابع، اموال و املاک جدید دست یابند؛ جنایت طول و درازا داری که ریشه در نژاد پرستی و برتری طلبی سفید پوستان اروپایی داشته و دارد. پیش از آن و از اوایل سده ۱۶ میلادی، استعمار ۵۰۰ ساله‌ی کشورهای اروپایی نظیر فرانسه بر آفریقا و پس از آن نیز، برده داری سیاه‌پوستان طی قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی در آمریکا، بر خوی وحشی‌گری اروپائیان صحنه گذاشت.

## حذف فرهنگ بومی و نصب فرهنگ غربی

نسل کشی یعنی کشتار کل مردم یک نژاد در مقیاس وسیع؛ حذف حدوداً ۱۰۰ میلیون بومی آمریکا در کل نیمکره غربی. اروپائیان در ابتدا با هدف دستیابی به زمین‌ها و منابع بیشتر، استعمارگری را آغاز کرده و با کشتار جمعی، کوچ دادن اجباری و ریشه کن کردن فرهنگ بومیان، به کار خود ادامه دادند. آنها معتقد بودند هر نژادی غیر از سفید باید نابود شود و به موازات آن، فرهنگ غربی نیز گسترش یابد؛ از همین رو به قبایل آنها حمله کرده و آنها را به فجیع‌ترین شکل ممکن قتل عام کردند. پس از استقلال آمریکا از بریتانیا در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ وضعیت وخیم‌تر شد؛ به طوری که در سال ۱۸۰۱ دولت آمریکا به صورت سیستماتیک به از بین بردن بومیان پرداخت و ارتش آمریکا با ورود به منطقه‌ی سرخ‌پوستان، پس از کشتار آنها، افراد باقی مانده را به سمت غرب کوچ داد. جنگ علیه سرخ پوستان از سال ۱۶۳۵ آغاز شده بود و تا سال ۱۹۰۰ ادامه داشت. آماري که در مورد سرخ‌پوستان وجود دارد، نشان می‌دهد که تا پیش از ورود سفیدپوستان اروپایی به آمریکا، حدود هجده میلیون سرخ پوست در آمریکا سکونت داشتند و پس از طی چند دهه، این



تعداد به دو میلیون نفر می‌رسد. بدین ترتیب چیزی نزدیک به شانزده میلیون سرخ‌پوست از بین می‌روند. اما به همین راضی نشدند و در قرن ۱۹ میلادی، کودکان ۴ تا ۱۸ ساله‌ی سرخ پوست با اجبار، به بهانه‌ی فراگیری زبان انگلیسی به مدارس تحت مدیریت دولت فدرال فرستاده می‌شدند و پس از چند مدت به شیوه‌های مختلف به قتل می‌رسیدند. سیاست اولیه‌ی دولت جدید، حذف این جمعیت بوسیله‌ی کشتار گسترده و در ادامه، جلوگیری از انتقال نسل به نسل فرهنگ، زبان و رسومات بومیان بود. در این مدارس آنها حق صحبت به زبان مادری خود را نداشتند و مجبور بودند به یکی از زبان‌های انگلیسی و فرانسوی سخن بگویند؛ نحوه‌ی پوشش آنها نیز در یونیفرم‌های غربی خلاصه می‌شد و آنها از انجام فرهنگ و آیین خود منع می‌شدند. اخیراً پرونده‌ی توحش غرب در پی فاجعه‌ی کشف گورهای دسته جمعی دانش آموزان بومی در مدارس کشورهای کانادا و آمریکا، باز شده و تشت رسوایی آنها را از بام تاریخ شرم آورشان انداخته است. این دولت‌ها که مدعی پایبندی به حقوق بشر هستند، از بار این فاجعه‌ی شانه خالی می‌کنند و بر گردن کلیسا می‌اندازند و کلیسا هم سکوت اختیار می‌کند.



مسئله اینجاست که اعلام ناراحتی و شرم ساری آنها نیز نمایشی بیش نیست! چرا که اندرو جکسون هم اکنون توسط گفتمان رسمی کشور آمریکا مورد تایید واقع شده و عکس او بر روی دلارهای آمریکایی درج شده است؛ فردی که توسط دومین رئیس جمهور آمریکا یعنی توماس جفرسون، مسئول کشتار سرخ پوستان آمریکایی می‌شود و حدود ۹۰ هزار تن از آنها را به قتل می‌رساند و بعدها خود نیز بعنوان هفتمین رئیس جمهور این کشور انتخاب می‌شود.

راسل مینز، هنرپیشه و فعال حقوق سرخپوستان طی مصاحبه‌ای اظهار می‌کند:

پدر و مادر من به اجبار به مدارس شبانه روزی برده شدند. گیسوان سرخپوستی شان بریده شد و مجبور شدند یونیفرم بپوشند و با بقیه رژه بروند. آنها تنبیه فیزیکی می‌شدند و مورد سوء استفاده جنسی قرار می‌گرفتند.

به مادر من تعرض جنسی شده بود. اولش نمی‌دانستم و تنها بعد از مرگش فهمیدم.

تاثیرات وحشتناک و ضربه‌های روحی که بیشتر از ۸۰ سال، حدود یک قرن، در این مدارس شبانه روزی بر آنها وارد شد و هزاران بچه که از گرسنگی مردند و یا از بیماری جان دادند و از صحنه روزگار محو شدند.

ماموریت من تا روزی که ما آزاد نشویم تمام نخواهد شد و به همین دلیل هم ما در مرحله رجوع به کمیسیون داخلی آمریکا در زمینه حقوق بشر هستیم تا آنجا معاهده‌های میان ما و سفید پوستان را در آنجا به عنوان سندهای بین‌المللی ثبت کنیم و بعد با حمایت یک کشور در قاره آمریکا، به دادگاه بین‌المللی خواهیم رفت.

دادگاهی که آمریکا عضو آن نیست. چون آمریکا یک کشور یاغی است. همیشه هم یاغی بوده است؛ مثل شیطانی می‌ماند که به مردم خودش هم رحم نمی‌کند و مردم هم این را درک نمی‌کنند. رقت آور است...





## حقوق بشر یا نسل کشی؟!؟

پسر بزرگ محمد ضیا ارمان (احمد سیر آرمان) ، در ۲۵ مارس ۲۰۱۵ میلادی برابر با ۶ فروردین ۱۳۹۴ با حمله هوایی ائتلافی از کشورهای منطقه به رهبری عربستان سعودی به یمن با نام عملیات طوفان قاطعیت (به عربی: عملیة عاصفة الحزم) و به درخواست رئیس‌جمهور مستعفی و فراری یمن آغاز شد. که این حمله از ۲ اردیبهشت با نام عملیات احیای امید (به عربی: عملیة إعادة الأمل) ادامه یافت.

این عملیات در پشتیبانی از دولت عبدربه منصور هادی و بر ضد حوثی‌ها (انصارالله) و پشتیبانان علی عبدالله صالح رئیس‌جمهور پیشین یمن صورت گرفته که صنعا پایتخت یمن و بیشتر مناطق شمال یمن را در اختیار دارند. همه کشورهای عضو شورای همکاری کشورهای عرب خلیج فارس به جز عمان در این عملیات شرکت کرده و از درخواست هادی منصور جهت مبارزه با حوثی‌ها در یمن استقبال کردند. همچنین عربستان سعودی یکی از دلایل اقدام نظامی خود در یمن را دستیابی حوثی‌ها به موشک‌های بالستیک و به‌طور کلی مسائل امنیتی منطقه‌ای عنوان کرد.

عملیات موسوم به طوفان قاطع یا توفان راسخ که دربرگیرنده حملات گسترده هوایی عربستان بود پس از ۲۷ روز در تاریخ ۲۱ آوریل ۲۰۱۵ میلادی با اعلام آتش‌بس از سوی عربستان پایان یافت. عربستان سعودی ضمن اعلام اینکه به اهداف خود مانند انهدام موشک‌هایی که به دست شورشیان و مخالفان افتاده بود و امنیت کشورهای همسایه یمن را تهدید می‌کردند، در این عملیات رسیده‌است از شروع عملیات سیاسی برای بازگشت منصور هادی به قدرت خبر داد. رسانه‌های مخالف اما این آتش‌بس را شکست عربستان و ائتلاف یمن توصیف کردند. بر اساس اعلام وزیر دفاع عربستان سعودی، عملیات تازه‌ای در قبال یمن آغاز می‌شود که «احیای امید» نام دارد و عمدتاً بر راه حل سیاسی برای بحران یمن و کمک‌رسانی به آسیب‌دیدگان متمرکز است، اما همچنین شامل تلاش برای جلوگیری از تحرکات شبه نظامیان انصارالله خواهد بود.

در نتیجه این تجاوز ۵۶۵ هزار و ۹۷۳ منزل مسکونی شهروندان غیر نظامی همچنین ۵۷۶ هزار و ۵۲۸ مرکز خدماتی در یمن تخریب و خسارت دیده‌است.





## آمریکا حامی اصلی متجاوزان

در این میان از روز نخست، نقش آمریکا به عنوان حامی اصلی و به عبارتی عضو اصلی ائتلاف متجاوزان بسیار پررنگ بوده است.

به طوری که مسئولان یمنی بارها بر آمریکایی بودن این جنگ تاکید کردند و این کشور را مسئول جنایت‌های عربستان و امارات در یمن می‌دانند.

یمنی‌ها آمریکا را مسئول جنایت‌ها در یمن می‌دانند.

آمریکا مسئول همه جنایت‌های انجام شده در یمن و نقض حاکمیت این کشور است.

اعلام پنتاگون مبنی بر پشتیبانی نظامیان آمریکایی از متجاوزان و مشارکت در کشتار ملت یمن، سخن مسئولان یمن را درباره آمریکایی بودن این تجاوز به اثبات رساند.

روز به روز واقعیت و ماهیت این تجاوز روشن‌تر می‌شود ولی ملت یمن از روز نخست، دشمن خود را شناخت.

اگر پشتیبانی سیاسی و نظامی آمریکا نبود، مزدوران منطقه‌ای این کشور، جرات شلیک حتی یک گلوله را به سوی یمن نداشتند.

از ابتدای تجاوز ائتلاف سعودی-آمریکایی به یمن در مارس ۲۰۱۵ تا نوامبر ۲۰۲۱ بیش از ۳۸۲۵ کودک شهید و ۴۱۵۷ کودک زخمی شده‌اند.

این در حالی است که آمریکا خود را مدافع حقوق بشر میدانند اما این حجم کودک شهید شده در جنگ بین عربستان و یمن که آمریکا حامی عربستان بود، مدافع حقوق بشر بودن از طرف آمریکا را نقض می‌کند.

همچنین شهید شدن تعداد زیادی از کودکان و مردم بی‌گناه به تعداد ۹۰۰ هزار نفر در جنگ داعش با عراق و سوریه که آمریکا نیز در اینجا حامی نیروی تکفیری داعش است، دم زدن آمریکا را از حقوق بشر رد و او را زیر سوال می‌برد.

مقام معظم رهبری (مدظله العالی):

با وجود اینکه [آمریکا] بی‌رحم‌ترین و سنگدل‌ترین حکومت‌های دنیا است، در تبلیغات، طرفدار حقوق بشر است، طرفدار حقوق مظلومین است، طرفدار حقوق حیوانات است! خب اینها باید رسوا بشوند؛ اینها باید گفته بشود، اینها باید در سطح دنیا دانسته بشود. ظلمی که اینها نسبت به فلسطین کردند! الان روزانه دارد به فلسطینی‌ها ظلم و ستم میشود. یک سال، دو سال، ده سال، بیست سال، هفتاد سال است که این [ظلم] ادامه دارد و آمریکایی‌ها هم پشت سرش بوده‌اند، الان هم هستند؛ خب این باید گفته شود. ظلم به یمنی‌ها! الان روزانه یمن دارد بمباران میشود؛ مردم بمباران میشوند، محافل و مجالس بمباران میشود، بازار بمباران میشود، زیرساخت‌های کشور بمباران میشود. به‌وسیله‌ی چه کسی؟ به‌وسیله‌ی هم پیمان‌های آمریکا که مورد تأیید آمریکایند، سلاحشان را هم آنها تأمین میکنند، کمکشان را هم آنها میکنند؛ قشنگ هم [صحنه را] نگاه میکنند، کمترین اعتراضی و کمترین احمی هم نمیکنند. در داخل خودشان البته بعضی افراد مثلاً از نویسندگان ما هستند که اعتراض کنند، اما دولت آمریکا اصلاً اعتنائی هم به اینها ندارد.